

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال سوم، شماره ۶، تابستان ۱۳۹۱

بررسی تطبیقی داستان یوسف وزلیخا در منظومه های فارسی یوسف وزلیخای: «منسوب به فردوسی، جامی و خاوری»*

با روایت عربی نه‌ایة الأرب فی فنون الأدب احمدالنویری

دکتر داریوش کاظمی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان

محمدحیدری

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان

چکیده

داستان یوسف و زلیخا از جمله داستان‌هایی است که از بن‌مایه‌های مذهبی سرچشمه گرفته و در دوره‌های مختلف، مورد استقبال شاعران واقع شده است. سراینده‌گانی که این داستان را به نظم کشیده‌اند، غیر از قرآن و روایت‌های تفسیری، روایت تورات را نیز پیش رو داشته‌اند. به همین دلیل، متمایز بودن این منظومه‌ها، در بعضی از بخش‌ها، ریشه در روایت‌های مختلف این داستان در قرآن، متون تفسیری و تورات دارد. با بررسی و تطبیق منظومه‌های فارسی یوسف وزلیخای منسوب به فردوسی، جامی و خاوری با روایت عربی نه‌ایة الأرب فی فنون الأدب، احمدالنویری می‌توان دریافت که هر چهار اثر از روایت قرآن، بیش از هر روایت دیگری استفاده کرده‌اند و در این میان، منظومه منسوب به فردوسی و نه‌ایة الأرب بیش از دو اثر دیگر به تورات توجه دارند.

واژگان کلیدی

بررسی تطبیقی، قرآن کریم، یوسف و زلیخا، شعر فارسی، نه‌ایة الأرب

النویری.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۴/۱۷

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۴/۱۳

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: d_kazemi@yahoo.com

۱- مقدمه

قصه یوسف وزلیخا یکی از قصه‌های قرآنی است که به بیان سرگذشت یوسف (ع) می‌پردازد و مردم را به تأمل و پند گرفتن از فرجام آن دعوت می‌کند. «سعدابن ابی وقاص» گوید: قرآن بر پیامبر (ع) فرود می‌آمد در مکه و پیغمبر (ص) بر یاران می‌خواند. مگر ملالتی به طبع ایشان راه یافت. گفتند: «یا رسول الله لو قصصت علينا» چه بود اگر خدای تعالی سورتی فرستد که در آن سورت امر و نهی نبود و در آن سورت قصه‌ای بود که دل‌های مابدان بیاساید؟ خدای گفت عزوجل: «نحن نُقِصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقِصَصِ». اینک قصه یوسف تو را گویم تا تو برایشان خوانی و این قصه را «احسن القصص» خواند، زیرا که در این قصه ذکر پیغامبران و بسامانان است و ذکر فریشتگان و پریان و آدمیان و چهارپایان و مرغیان و سیرپادشاهان و آداب بندگان و احوال زندانیان و فضل عالمان و نقض جاهلان و مکرو حیلت زنان و شیفتگی عاشقان و عفت جوانمردان و ناله محنت زدگان و تلون احوال دوستان در فرقت و صلت و عز و ذل و غنا و فقر، عاشق و معشوق، حب و بغض، اندوه و شادی، تهمت و بی‌زاری، امیری و اسیری در این قصه چهل عبرت است که مجموع آن در هیچ قصه‌ای نیست» (ناتل خانلری، ۱۳۵۲: ۷).

این داستان همواره مورد توجه شاعران و داستان نویسان عرب و عجم قرار گرفته است و به صورت منظومه‌های مستقل، به رشته نظم درآمده و یا به صورت رمزی و سمبلیک از آن استفاده شده است. در ادبیات عرب به صورت واحد به داستان یوسف وزلیخا پرداخته نشده و شاعران و نویسندگان به صورت پراکنده در جایگاه تلمیح و سایر آرایه‌های ادبی از آن بهره جسته و در دو حوزه نظم و نثر به آن پرداخته‌اند:

۱- نظم: ابن حجاج، الأميرالصنعانی، جمیل صدقی الذهاوی، حسن حسنی الطویرانی، حمدون بن الحجاج السلمی، خلفان بن مصبح، عبدالباقی العمری، عبدالغنی النابلسی، فتیان الشاغوری، محمدجواد عوادالبغدادی، محمدسعیدالجوبی، یوسف النبهانی محمدشهاب الدین.

۲- نثر: لسان‌الدین بن الخطیب، بهاء‌الدین‌العاملی، ابن‌الجوزی، الأشیبهی، الوشاء، صلاح‌الدین صفدی، المحبسی، المرادی، السراج‌القاری، یاقوت‌الحموی، عبدالحی‌الحسنی، المقرئ‌التلمسانی، ابومنصورالثعالبی، شهاب‌الدین‌احمدالنویری.

در ادبیات عرب روایت‌نهایه‌الأرب فی فنون‌الأدب شهاب‌الدین‌احمدالنویری بیش از سایر آثار به داستان یوسف و زلیخا پرداخته و آن را مفصل‌تر بیان کرده، لذا در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است. با مطالعه روایات فارسی و عربی و بررسی آن‌ها موضوعات زیرمورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته اند.

الف: بیان خلاصه روایات ب: بررسی شیوه‌های آغازگری روایات، ج: بررسی تناسب و عدم تناسب وجود عوامل خارق‌العاده - معجزه و دعا - وامثال آن در روند رخدادها و سرنوشت اشخاص. د: بررسی وقایع ظاهراً غیر ضروری که بیان آن‌ها شاید از نظر پدیدآورنده متون مورد نظر مرتبط، ولی در روش‌های داستان‌سرایی امروزی غیر مرتبط باشند. ه: بررسی وقایع گنگ و مبهم که برای مخاطب گنگ و نامشخص است. و: بررسی رخدادها و نقیض آشکار و احياناً پنهانی که باهم سازگاری نداشته و ظاهراً یکدیگر را در سیر داستان نقض می‌کنند. ز: بررسی شیوه‌های پایان‌بندی روایات. ح: بررسی کلی وجوه اشتراک و افتراق در روایات.

هدف از پژوهش حاضر، بررسی تطبیقی منظومه‌های فارسی یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی، جامی و خاوری با روایت عربی‌نهایه‌الأرب فی فنون‌الأدب و پاسخ گفتن به پرسش‌های زیر است.

- ۱- شیوه‌های آغازگری در هر روایت چگونه است؟
- ۲- آیا عوامل خارق‌العاده - معجزه و دعا - در داستان‌ها به چشم می‌خورد؟
- ۳- آیا بین وقایع داستان‌ها ارتباط منطقی وجود دارد؟
- ۴- آیا در شرح روایات، وقایع گنگ و نامفهوم، دیده می‌شود؟
- ۵- پایان‌بندی داستان‌ها در هر اثر، چگونه است؟

۲- خلاصه داستان یوسف وزلیخای منسوب به فردوسی

به دنبال در چاه افکندن یوسف توسط برادران و بیرون آوردن او به وسیله کاروان مالک زعر و انتقال به مصر، عزیز او را از مالک می‌خرد و به زلیخا می‌سپارد. «ابن عباس» گفته است: کسی که یوسف را پیدا کرد و به مصر آورد و در مصر فروخت، مالک بن زعر الخزاعی بود. وی یوسف را به چهل دینار پول و یک جفت کفش و دو جامه سفید به عزیز مصر فروخت». (طبرسی، ۱۳۷۹، ۲۲۰: ۲۲۰) پس از چندی زلیخا بر او عاشق می‌شود، از او تقاضای کامجویی می‌کند و یوسف از خواسته‌اش سرباز می‌زند. زلیخا بی‌قراری می‌کند، دایه آگاه می‌شود و به او پیشنهاد ساخت عمارت می‌دهد. چون عمارت مهیا می‌شود، زلیخا با نیرنگ و حيله او را به خود فرامی‌خواند و خویشش را بر او عرضه می‌کند. یوسف (ع) از زلیخا فرار می‌کند و زلیخا بر اثر او پیراهنش را از پشت می‌برد. عزیز آن دو را برادر می‌بیند؛ زلیخا یوسف را به خیانت متهم می‌کند و یوسف راهی زندان می‌شود. به دنبال تعبیر کردن خواب پادشاه توسط یوسف، سلطان می‌خواهد که او را از زندان نزد او بزنند، اما یوسف از شاه درخواست می‌کند که از ماجرای دست بردن زنان تفحص کند. درباره این که یوسف از بیرون آمدن از زندان امتناع کرد، تورات می‌گوید: «فرعون برای تعبیر خواب خود یوسف را از زندان به حضور طلبید و او آمد...» (حمیدیزدان پرست، ۱۳۸۴، ۳۱۳: ۳۱۳). قرآن در این مورد می‌فرماید: دعوت پادشاه را نپذیرفت و به فرستاده گفت: باز گرد و از خداوند خویش پرس حال آن زنان که دست‌های خویش بردند، چیست؟». لذا شاه با جمع کردن زنان و مشاهده دست‌های بریده آنان و گواهی زنان به پاکدامنی یوسف و با اقرار زلیخا به گناه خود به حقیقت ماجرا پی می‌برد. پادشاه عزیز را به گناه زلیخا معزول می‌کند و یوسف را به جای وی می‌نشاند و زلیخا در مصرنهان می‌گردد. چون عزیز معزول می‌شود، رحلت می‌کند. زلیخا فقیر و ناتوان می‌گردد و بر رهگذار یوسف می‌نشیند. یوسف او را به قصر برده و به اذن خدا با او ازدواج می‌کند و پس از چهل سال با هم زیستن در یک روز با هم به دیدار معبود می‌شتابند.

۱-۲- شیوه آغازگری روایت منسوب به فردوسی

حکیم ابوالقاسم فردوسی در پردازش این منظومه تا اندازه بسیار زیاد به قرآن و تورات پای بند بوده است و در یک دوره طولانی و فراگیر زندگی خاندان اسرائیل - یعقوب - را مرور می کند؛ تاجایی که داستان یوسف و زلیخا از اجزای فرعی روایت یادشده به شمار می رود. شاعری پیوسته از راوی مورد اعتماد خود - کعب الأحبار - نام می برد.

۲-۲- بررسی تناسب و عدم تناسب وجود عوامل خارق العاده

از آن جا که جنبه مذهبی روایت منسوب به فردوسی قوی است، نقش عوامل خارق العاده - معجزه و دعا - در روند داستان توجیه پذیر است. رحم خداوند در ماجرای به خود آمدن یوسف و دست از گناه کشیدن او، رحم خداوند به زلیخا پس از ایمان آوردن و شنیدن یوسف (ع) صدای او، نقش غیرت الهی در دل کندن زلیخا از یوسف (ع) و جلب توجه او به سوی خود، حضور جبرئیل در لحظات بحرانی - مثلاً حضور او به صورت یعقوب و بازداشتن یوسف از گناه -، به سخن در آمدن کودک سه ماهه و گواهی دادن به پاکدامنی یوسف (ع)، دعا کردن یعقوب برای جوان و زیاشدن زلیخا، دعا کردن یعقوب (ع) برای توجه زلیخا به یوسف، از موارد خارق العاده ای هستند که نقش عمده ای در شکل گیری روایت دارند.

۳-۲- بررسی وقایع ظاهراً غیر ضروری در روایت منسوب به فردوسی

۱- شاعر با تأکید فراوان بر کشمکش های یوسف و زلیخا و سوسه های ویرانگر زلیخا برای یوسف (ع) عصمت یوسف را برجسته می سازد. آن جا که او وادار می - شود برای پاک ماندن به کوه ودشت برود و شب به هنگام خواب چندین گره بر جامه خود بزند.

۲- برای تأکید بر جنبه تأثیر گذار شخصیت یوسف که بعد از نبوت او سرچشمه می گیرد، می توان داستان دگرگون شدن دختری «روحه» نام را مثال زد که در من یزید یوسف خریدار اوست، اما عشق یوسف او را با عشق حقیقی پیوند می زند و از او زنی پارسا و خلوت نشین در گوشه عبادت خانه می سازد.

۴-۲- بررسی رخدادهای ضدونقیض

۱- زلیخا در ابتدا گناه خود را برگردن یوسف انداخت؛ سپس، در مجلس بازجویی زنان مصر به گناه خویش اقرار کرد. با این که گفته می‌شود زلیخا تا آخر بر آیین بت خود ماند و به خدای یوسف (ع) نگرایید، با شهادت او با لحن زاهدانه و سرشار از ایمان قلبی به خدایی که بر همه چیز اشراف دارد، ایجاد تناقض می‌کند.

۲- نقیضه دیگری که به چشم می‌خورد مربوط به آغاز عشق عصیانگر زلیخا است که یوسف (ع) پس از چهارده ساله شدن جای خواب خود را از زلیخا جدا می‌کند و زلیخا براو عاشق می‌شود.

چو شد چارده ساله یوسف به داد
دگر گونه گشتش سرشت و نهاد
ز پیش زلیخا به شب جای خواب
جدا کرد پس یوسف کامیاب
... به یوسف برش عشق معشوق خاست
ورا یار و همخوابه خویش خواست
(منسوب به فردوسی، ۱۳۱۶: ۷۱)

در جای دیگر زلیخامی گوید که از زمان ورود یوسف (ع) به مصر براو عاشق شده است.

از آن گه که یوسف به مصر آمده است
دل از دست من، پاک بیرون شده است
ز آغاز تا دیدم او را به چشم
دل مهربان با تنم شده به چشم
چنان عشق او بر تن من نشست
که بر من در شاد کامی بیست
(منسوب به فردوسی، ۱۳۱۶: ۸۴)

۵-۲- بررسی وقایع گنگ و مبهم در روایت منسوب به فردوسی

۱- در روایت منسوب به فردوسی، عزیز با بهانه‌های مختلف از خریدن یوسف برای زلیخا سر باز می‌زند. زلیخا با بخشیدن اموال خود بهانه بی‌مایگی عزیز را برای خریدن یوسف از میان بر می‌دارد و به او پیشنهاد می‌کند که از شاه بخواهد تا یوسف را به عنوان فرزند به آن‌ها ببخشد. روی هم رفته چون و چرا کردن عزیز معلوم و مشخص نیست. ۲- در ماجرای گریختن یوسف از زلیخا، یوسف می‌توانست

برای اثبات پاکی خود خانه زلیخا را به عزیز نشان دهد که بر در و دیوار آن طرح هم آغوشی یوسف و زلیخا نقش شده بود. ۳- در اجرای ساخت عمارت چگونه ممکن است عزیز از نحوه ساخت و مراحل تکمیل آن بی خبر بوده و در طول ساخت حتی یک بار به آن سرنزده و علت ساخت آن را از زلیخا، دایه و سایر عوامل جویانشده باشد؟ ۴- نکته دیگری که به چشم می خورد، گریه های شبانه و بی قراری های روزانه زلیخاست. چگونه می توان پذیرفت که عزیز با دیدن این همه بی قراری، در مقابل زلیخا بی تفاوت بوده و علت آن را خواستار نشده باشد؟ ۵- باتوجه به اثبات بی گناهی یوسف چرا عزیز فقط از زلیخا خواست که اظهارندامت و استغفار کند و مجازات دیگری برای او در نظر نگرفت؟ ۶- باتوجه به عین بودن عزیز و بگربودن زلیخا چرا زلیخا از یعقوب و یوسف می خواهد که برای دوشیزگی اودعا کنند؟

۶-۲- بررسی پایان بندی روایت منسوب به فردوسی

پایان روایت با حوادث زیر رُخ می دهد: ۱- ایمان آوردن زلیخا به دست یعقوب ۲- جوان شدن زلیخا به دعای یعقوب ۳- بستن عقد یوسف و زلیخا به دست یعقوب ۴- سرد شدن عشق یوسف در دل زلیخا و دل بستگی او به خداوند ۵- عوض شدن جای عاشق و معشوق ۶- بازگردانیدن مهر و عشق یوسف به دل زلیخا، با دعای یعقوب ۷- مرگ یوسف و زلیخا باهم.

۳- خلاصه روایت جامی و خاوری

به دلیل تشابه داستان یوسف و زلیخا در منظومه های جامی و خاوری این دو روایت باهم مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته اند. زلیخا دُخت طیموس سه نوبت یوسف را در خواب می بیند و براو عاشق می شود. نوبت سوم نشان یوسف را می پرسد. از هر دیاری به خواستگاری زلیخا آمدند، فقط از جانب مصر کسی نیامد. پدر زلیخا رسولی به جانب عزیز مصر می فرستد تا زلیخا را به همسری برگزیند. رسول طیموس به مصر می رود و با عزیز صحبت می کند. عزیز اعیان و اشراف را با تجمّلات فراوان به خواستگاری زلیخا به جانب مغرب می فرستد. زلیخا به راهنمایی دایه کاخی تو در تو می سازد. وقتی یوسف در کاخ تو در تو خواسته

زلیخا را اجابت نمی‌کند، زلیخا تهدید به خودکشی می‌نماید. یوسف به ظاهر و به منظور فرو نشستن عطش درونی زلیخا قول موصلت می‌دهد، اما در فرصت مناسب از زلیخا می‌گریزد. کودکی سه ماهه به پاک دامنی یوسف گواهی می‌دهد. زنان مصر، زلیخا را سرزنش می‌کنند؛ آنان بعد از دیدن یوسف از او می‌خواهند که خواسته زلیخا را اجابت کند و با آنان نیز همبستر شود. یوسف خواسته آنان را نمی‌پذیرد. زلیخا، عزیز مصر را قانع می‌کند تا یوسف را زندانی کند. در پی تعبیر شدن خواب پادشاه توسط یوسف، پادشاه عزیز را به گناه زلیخا معزول می‌کند و یوسف را به جای وی می‌نشانند. عزیز خانه نشین می‌شود و پس از چندی رحلت می‌کند و زلیخا به همراه پرستارش در مصر نهان می‌گردد. زلیخا به بهانه عزیز در فراق یوسف برهگذار او نی بست می‌سازد. یوسف در راه بازگشت صدای او را از نی بست می‌شنود از نام و نشانش می‌پرسد و یقین می‌کند که زلیخاست. زلیخا از او می‌خواهد که دیده‌اش را بینا کند، ناتوانی را از او دور نماید و حُسن و جوانی را به او بازگرداند. بادعای یوسف، زلیخا به خواسته‌های خود می‌رسد و یوسف از او می‌خواهد تا برای همسری او آماده گردد، اما زلیخا از این کار سرباز می‌زند. یوسف از رنج خود و عشق بر زلیخا بر خدای خود می‌نالد؛ زلیخا در پس پرده سخنان او را می‌شنود و سر به طاعت می‌آورد و با او ازدواج می‌کند و پس از چهل سال زندگی، یوسف دعوت حق را لیک می‌گوید و زلیخا پس از چندی با حاضر شدن بر مرقد او به رسم خاک بوسی، چشمان خود را بر خاک یوسف می‌اندازد و جان می‌سپارد.

۱-۱-۳- شیوه آغازگری روایت جامی

مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی اورنگ پنجم از مثنوی خود را در سال (۸۸۸هـ) به قصه یوسف وزلیخا اختصاص داده و این منظومه عالی داستانی را که روایت دلدادگی زلیخا و شیفگی او بر یوسف است، با چاشنی عرفان همراه کرده و به نکته‌های ظریف ادبی آراسته و برای نظیره سازی بر خسرو شیرین نظامی آن را سروده است.

۲-۱-۳- بررسی شیوه آغازگری روایت خاوری

میرزافضل الله شریفی حسینی خاوری شیرازی پیش از شروع داستان ایاتی را در کیفیت خلقت عالم، توحید باری تعالی، مناجات، نعت خواجه عالم، صفت معراج، منقبت علی (ع) و سبب نظم کتاب سروده است.

۲-۳- بررسی تناسب و عدم تناسب وجود عوامل خارق العاده در روایات

جامی و خاوری

۱- در منظومه جامی و خاوری نقش عوامل خارق العاده - معجزه و دعا - پر رنگ است. معجزه و دعا نقش کلیدی در داستان دارند. گشایش درها به روی یوسف هنگام فرار از دام زلیخا، به سخن درآمدن کودک سه ماهه، جوان شدن زلیخا، از معجزات به شمار می‌روند. نقش دعا و اجابت آن نیز در این آثار چشمگیر است، زلیخاپس از ایمان آوردن به خدا با دعا وصال یوسف را می‌خواهد و خداوند صدای او را به گوش یوسف می‌رساند. یوسف با دعای خود او را جوان می‌کند و سرانجام، با دعا مرگ خود را از خداوند می‌خواهد و زلیخا نیز دعا می‌کند که خداوند او را با یوسف یا پیش از او بمراند. ۲- نقش خواست الهی و تقدیر ایزدی در این روایات گسترده است. به طوری که اجازه ازدواج یوسف با زلیخا از سوی خداوند صادر می‌شود. ۳- داستان مرگ زلیخا - خودکشی او بر مزار یوسف - طبیعی و عادی به نظر می‌رسد. در روایات جامی و خاوری افزون بر نقش عوامل خارق العاده در رخداد حوادث و شکل‌گیری داستان خواب نیز نقش عمده‌ای بر عهده دارد. زلیخا در خواب یوسف را می‌بیند و دل‌بسته او می‌شود؛ در خواب او را می‌شناسد، کارش به جنون می‌کشد و سپس، شفا می‌یابد و به دنبال آن خواب در پی یوسف به مصر می‌رود. ۴- در این روایات مقوله الهامات غیبی - بر قلب زلیخا - به چشم می‌خورد؛ به گونه‌ای که باعث ماندن زلیخا در مصر و سازش او با عزیز مصر می‌شود و همین الهامات غیبی او را آگاه می‌سازد که عزیز نمی‌تواند با او ازدواج کند، لذا با توجه به این که وحی عام یا الهامات بشری از طریق رؤیا یا بیداری پدیده‌ای کاملاً طبیعی است، وجود چنین وقایعی در روایات متناسب به نظر می‌رسد.

۳-۳- بررسی وقایع ظاهراً غیر ضروری در روایات جامی و خاوری

در منظومه‌های جامی و خاوری، وقایع ظاهراً غیر ضروری برای برجسته ساختن علاقه زلیخا به یوسف و نشان دادن گستره و عمق عشق او به یوسف به کار گرفته شده‌اند.

۱- دختری «بازغه» نام از نسل عاد که در نتیجه عشق یوسف عشق حقیقی رامی شناسد و از آن پس تمام عمر به عبادت می‌پردازد. ۳- داستان هم نشینی شبانه زلیخا با جامه‌های یوسف و عشق بازی او با کنیزکی که به زندان می‌فرستد تا چیزهایی برای یوسف (ع) ببرد و او را ببیند. ۴- شرح دربه‌دری و آوارگی و پشمینه پوشی و خانه نین او بر سر راه یوسف و بازیچه و مسخره کودکان کوی شدن. ۵- درگیری او با دورباشان خیل یوسف و تنها دل را به بردابرد کوبه او خوش داشتن. ۶- مشق عشق زلیخا در کودکی با عروسک‌های خود که یکی را عاشق و دیگری را معشوق می‌خوانده‌است. ۷- برخی وقایع غیر ضروری به برجسته کردن عصمت و عظمت یوسف پرداخته‌اند- مثلاً وقتی که زلیخا یوسف را به باغ می‌فرستد و زیباترین کنیزان خود را به کار می‌گمارد تا دل از یوسف بربایند، از آنان می‌خواهد که هرگاه یوسف از آنان تقاضای هم‌خوابگی کرد، وی را با خیر سازند تا خود به جای کنیزان به بستر وی درآید. ۸- ماجرای جامه دریدن یوسف از زلیخا که زلیخا شبی از او می‌گریزد و یوسف از پی او جامه‌اش را چاک می‌زند و بدین سان هر دو در جامه دری سر به سر می‌شوند؛ یکی دیگر از وقایع غیر ضروری است که در این داستان به چشم می‌خورد.

۳-۴- بررسی رخدادهای ضدونقیض در روایات جامی و خاوری

در منظومه خاوری و جامی وقتی که یوسف از خداوند می‌خواهد او را به ملک ابدی ببرد، هنوز پای در رکاب اسب خود نگذاشته بود که جبرئیل به او خبر می‌دهد که مرگش فرارسیده‌است و فرصت ندارد پای در رکاب دیگر بگذارد، اما یوسف آن اندازه وقت پیدامی‌کند که حکومت را به وارثان ملک واگذار می‌کند و از احوال زلیخا می‌پرسد و می‌خواهد که او را برای وداع نزد او آورند.

۳-۵- بررسی وقایع گنگ و مبهم در روایات جامی و خاوری

۱- با وجود این نکته که یوسف در خواب سوم خود را عزیز مصر معرفی می‌کند و به زلیخا می‌گوید که هم اکنون عزیز دیگری فرمانروای مصر است که اگر از میان برخیزد، به حاجات خود می‌رسیم، زلیخا می‌داند که عزیز دیگری در مصر فرمانرواست، چرا حاضر به ازدواج با او شد و منتظر یوسف نماند؟

عزیز مصرم و مصر است جایم در آن فرخ مکان فرمان روایم
همان کشور که ما را جلوه گاهست عزیز دیگر آن جا سد راه است
گران سنگ گران خیزد از آن راه شود حاجت روا ما را به دلخواه

(خاوری، ۱۳۶۹: ۶۷)

۲- مورد دیگری که در خاوری وجود دارد، مربوط به گفته‌های سفیر مغربی است که زلیخا را به یوسف تشبیه کرده است. در این جا این سؤال پیش می‌آید که سفیر مغربی چگونه و از کجا یوسف را می‌شناخته است؟

شه مغرب زمین را هست دختی که یوسف را بود در حُسن اُختی

(خاوری، ۱۳۶۹: ۷۹)

۳- در ماجرای گریختن یوسف از زلیخا، یوسف می‌توانست برای اثبات پاکی خود خانه زلیخا را به عزیز نشان دهد که در دیوار آن منقش به هم آغوشی یوسف و زلیخا بود. ۴- در ماجرای ساخت عمارت چگونه ممکن است عزیز از نحوه ساخت و مراحل تکمیل آن بی‌خبر بوده و در طول ساخت حتی یک بار به آن سر نزده و علت ساخت آن را از زلیخا، دایه و سایر عوامل جویا نشده باشد؟ ۵- گریه‌های شبانه و بی‌قراری‌های روزانه زلیخا چگونه ممکن است عزیز را به تکاپو در جهت فهمیدن علت گریه او وادار نکرده باشد؟ ۶- با توجه به اثبات بی‌گناهی یوسف، چرا عزیز فقط از زلیخا خواست که اظهارندامت و توبه کند و مجازات دیگری برای او در نظر نگرفت؟ ۷- با توجه به عنین بودن عزیز و بکر بودن زلیخا، چرا زلیخا از یعقوب و یوسف می‌خواهد که برای دوشیزگی او دعا کنند؟

۶-۳- بررسی پایان بندی روایت‌های جامی و خاوری:

پایان بندی در روایات جامی و خاوری بارخ دادن نه حادثه شکل می‌گیرد:

۱- ایمان آوردن زلیخا پس از شکستن بت ۲- جوان شدن زلیخا به دعای یوسف ۳- ازدواج یوسف و زلیخا ۴- سرد شدن مهر یوسف در دل زلیخا به دلیل جذبۀ عشق حقیقی ۵- عوض شدن جای یوسف و زلیخا در عاشق و معشوقی ۶- عبادت خانه ساختن یوسف برای زلیخا و عبادت کردن زلیخا در آن ۷- سوگواری زلیخا پس از مرگ یوسف بر مزار او و بیرون آوردن چشم‌های خود و جان دادن بر تربت او ۸- به خاک سپردن عاشق و معشوق در کنار هم.

زگردُفَرقتش رخ پاک کردند به جنب یوسفش در خاک کردند
 ندیده هرگز این دولت کس از مرگ که یابد صحبت جانان پس از مرگ

(جامی . ۱۳۷۰ : ۷۳۶)

۹- روایت دیگری که در پایان منظومۀ جامی است، دفن کردن تابوت یوسف در نیل و جدا کردن دودلداده از هم است.

بین حيله که چرخ بی وفا کرد که بعد از مرگش از یوسف جدا کرد
 نمی دانم که بایشان چه کین داشت؟ که زیر خاکشان آسوده نگذاشت

(جامی . ۱۳۷۰ : ۷۳۶)

۴- خلاصه روایت عربی نماینده الأرب فی فنون الأدب

احمدالنویری

۴-۱- ذکر خبر بیع یوسف من عزیز مصر

إنَّ عزیز مصر تلقى القافلة واشترا یوسفاً من مالک بن دعر بعشرين دیناراً ونعلین وثوبین أبيضین ودخل قطفیر منزله و یوسف معه، فرأته زلیخا - وكانت احسن نساء زمنها - فقال لها زوجها قطفیر: قد اشتریت هذا الغلام لتتخذہ ولداً فإننا لم نرزق ولداً. قال الله تعالی: «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا» (آیة ۲۱، سوره یوسف)

۴-۲- یوسف و زلیخا

قال: ولما رأته زلیخا عجبت لحسنه، فوقعت محبته فی قلبه، فکتمت ذلك حتى کاد أن یظهر علیها، فأنتها دایتها، وقالت: یاسیة نساء مصر، أخبرینی بقصتک و ذکر ما بهامن حب یوسف؛ فأمرتها أن تتزین بأحسن زینتها، ففعلت، و جلست

على سرير و أحضرت يوسف، فوقف بين يديها وهو لا يعلم ما يراد منه؛ واغلقت الداية ابواب المجلس من الخارج؛ فعلم عند ذلك مراد زليخا - وكان عمره ثمتن عشرة سنة - : قال الله تعالى: «وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ». (آية ٢٣، سورة يوسف)

قال: فرمت بتاجها وهمت به. قال الله تعالى: وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ . (آية ٢٤، سورة يوسف) قالوا: هم بضربها وقيل: بردعها. وقيل: لما حصل عنده من الهم. ولا تعويل على ما نقله أهل التاريخ: أنه هم بها كما هممت به. قالوا: وكان البرهان الذي رآه أنه سمع صوتاً من وراءه، فالتفت، فرأى صورة يعقوب وهو عاض على يديه يقول: الله الله يوسف. وقيل: خرجت كف من الحائط مكتوب عليها: آمن هو قائم على كل نف بما كسبت؛ ثم انصرفت الكف وعادت زليخا المرادته، فخرجت الكف ثانية مكتوب عليها: وان عليكم لحافظين، كراماً كاتبين، يعلمون ما تفعلون ثم عادت فخرجت الكف ثالثة وعليها مكتوب: واتقوا يوماً ترجعون فيه الى الله. قال: فلما نظر يوسف الى البرهان، بادر الى الباب؛ فعدت زليخا خلفه فلحقته عند الباب، فجدبت قميصه فقدته من دبر؛ وإذا تظفير قد أقبل. قال الله تعالى: «وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ». (آية ٢٥، سورة يوسف) قال: فلما نظرت زليخا إليه لطمت وجهها، وقالت: أيها العزيز، هذا يوسف الذي اتخذناه ولداً دخل يراودني عن نفسي.

ثم قالت: «قالت ما جزاء من أراد بأهلك سوءاً إلا أن يسجن أو عذاب أليم»؟. (آية ٢٥، سورة يوسف) قال: قال «هي راودتني عن نفسي». (آية ٢٥، سورة يوسف) فهم قطفيران يضرب يوسف بسيف، فأنجاه الله منه؛ وكان بالمجلس صغيراين شهرين - وهو ابن دايه زليخا - فتكلم بإذن الله وقال: لا تعجل يا قطفير، أنا سمعت تخريق الثوب. قال الله تعالى: «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ». (آية ٢٦-٢٧، سورة يوسف) ثم لم ينطق الصبي بعد ذلك حتى بلغ

حدأُتق ، وهذا الصبی أهدمن تكلم بالمهد. «فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ أَنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ أَنْ كَيْدُكُمْ عَظِيمٌ».. (آية ٢٨، سورة يوسف) وأقبل على يوسف وقال: يُوسُفُ أَعْرِضْ عَن هَذَا الْحَدِيثِ لَا يَسْمَعُهُ أَحَدٌ. وقال زليخا: وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ أَنَّكَ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ. (آية ٢٩، سورة يوسف) وخرج قطفير من منزله وعادت زليخا لمرآودته ؛ فأمتنع عليها.

٣-٤- النسوة اللاتي قطعن أيديهن

قال: وفسحا في المدينة ، وشاع عند نساء الأكارب خبرها ، فعتبتها عليه ف وهو قوله تعالى: «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتًى هَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا أَنَا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» . (آية ٣٠، سورة يوسف) فلما بلغها من قولهن «أَرْسَلْتَ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدْتِ لَهُنَّ مُتَّكًا» . (آية ٣١، سورة يوسف) قيل : أنها أقدمت إليهن صواني الأترج وصحاف العسل: «وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سَكِينًا» . (آية ٣١، سورة يوسف) وزينت يوسف. وقالت: إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فِيمَا مَضَى ، فإذا دعوتك الآن فأخرج. فأجابها إلى ذلك ؛ قال الله تعالى: «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتْ أَخْرِجْ عَلَيْنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» . (آية ٣١، سورة يوسف) قال : كن يأكلن الأترج بالسكاكين فبالهن من الدهش والحيرة ماقطعن أيديهن وتلوئت بالدماء ولم يشعرن ؛ فقالت لهن زليخا ما حكاها الله عنها : قال الله تعالى «قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَن نَّفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونُنَّ مِنَ الصَّاغِرِينَ» . (آية ٣٢، سورة يوسف) وقيل : إن النساء خلون به ليعدلنه لها. فراودته كل واحدة منهن عن نفسه لنفسها، ثم انصرفن إلى منازلهن. ثم دعت زليخا وراودته وتوعدته بالسجن إن لم يفعل ؛ فقال يوسف : ما أخبر الله به عنه: «قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرَفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصَبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ» . (آية ٣٣، سورة يوسف) قال : فلما أيست زليخا منه مضت إلى الملك ريان بن الوليد - وكانت لا ترد عنه - فقالت : إنني اشتريت عبداً وقد استعصى علي ، ولا ينفع فيه الضرب والتوبيخ ، وأريد أن أحبس مع العصاة. فأمر الملك بحبسه ، وأن يفرج عنه متى

اختارت؛ فأمرت اسجان أن يضيق عليه في محبسه ومأكله ومشربه؛ ففعل ذلك؛ فأنكره العزيز، وأمر أن ينقل إلى أجود أماكن السجن، ويفك قيده، وقال له: لولا أن زليخا تستوحش من إخراجك لأخرجتك، ولكن إصبر حتى ترضى عنك ويطيب قلبها.

٤-٤- رؤيا الملك وتعبيرها وما كان من أمر يوسف وولايته

قال: وقد الله عز وجل أن الملك - وهو الريان بن الوليد بن ثروان بن أوسه بن قاران بن عمرو بن عملاق بن لاوذين نوح (ع) - رأى في تلك الليلة رؤيا هالته؛ فدعا بالمعبرين، ذكرت له خير يوسف؛ فأرسله لملك إليه وقال: أخبره برؤياي وأتني بتأويلها. فأقبل الساقى إلى السجن واجتمع بيوسف، واعتذر له، وأخبره برؤيا الملك. قال: لا أفعل حتى ترجع إلى الملك وتسأله، «ما بال النسوة اللاتي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ»؟ (آية ٥٠، سورة يوسف) فرجع الساقى إلى الملك وأخبره، فاستدعى النسوة، فأتى بمن كان يعيش منهن، فقال الملك: «ما خطبُكُنَّ إذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلَّمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءِ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَن نَّفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ».. (آية ٥١، سورة يوسف)

٥-٤- زواجه من زليخا

يقال: إن زليخا أصابها من الحاجة ما أصاب غيرها، وابتاعت الطعام بجميع مالها، وبقيت منفردة، فلم تجد بداً من التعرض ليوسف، فقعدت على طريقه وإذا هو قد أقبل في مواكب عظيمة، فقامت وقالت: يا يوسف، سبحان من أعز العبيد بالطاعة، وأذل السادات بالمعصية، أنا أشهد أن لا اله إلا الله، وأنت من أولاد النبيين. فسألها يوسف: من أنت؟ فقالت: زليخا؛ وبكت وذكرت حاجتها إلى الطعام؛ فصرفها إلى منزلها، ورد عليها أملاكها وأموالها، وبعث لها بمال جزيل وطعام كثير؛ ثم استأذن الله تعالى في زواجها؛ فإذن له؛ فتزوجها، ورد الله عليها حسناتها وجمالها؛ فلما دخل عليها وجدها بكرراً؛ فعجب من ذلك؛ فقالت: يانبي الله والذي هداني إلى دينك وما مسني ذكرك، وما قدر علي العزيز. فيقال: إنه رزق منها عشرة أولاد في خمسة أبطن. وقد حكى الثعلبي أن العزيز قطير لما هلك بعد عزله زوج الملك يوسف بإمراته زليخا، وسماها الثعلبي في كتابه: راعيل. وحكى الثعلبي -

رحمه الله - أن يعقوب مات بمصر، وأوصى يوسف أن يحمل جسده إلى الأرض المقدسة حتى يدفنه عند أبيه إسحاق وجدّه إبراهيم؛ ففعل ذلك، ونقله في تابوت من ساج إلى البيت المقدس، وخرج معه في عسكره وإخوته وعظماء أهل مصر، ووافق ذلك اليوم وفاة عيصو، فدفنا في يوم واحد، وكان عمرهما جميعاً مائة سنة وسبعاً ولبدين سنة، لأنهما ولدأ في بطن واحد، وقبرافى قبرواحد.

۶-۴- وفات يوسف

قال: ولما أدركته الوفاة أوصى إلى ابنه أفرام أن يسوس قومه بالواجب وأن يكون معانداً لأهل مصر الذين يعبدون الأوثان، ويجاهدهم في الله حق جهاده؛ ثم توفى وكانت زليخا قد ماتت قبله، وماتت بعده. قال الثعلبي: قال أهل التاريخ: عاش يوسف بعد يعقوب ثلاثاً وعشرين سنة، ومات وهو ابن مائة وعشرين سنة. قالوا: ودفن في بلده فعمر الجانب الذي يليها وأخصب، وقحط الجانب الآخر، فشكا أهله إلى الملك فبعث أفرام أن ينقله فيدفنه في الجانب الأخر وإن يفعل قاتله؛ فدفنه هناك، فخصب ذلك الجانب، وقحط الآخر، فكان يدفن سنة في هذا الجانب، وسنة في الآخر؛ ثم اجتمعت الآراء أن يدفن في وسط النهر؛ ففعلوا ذلك، فخصب الجانبان ببركته، ولم يزل في نهر النيل حتى بعث الله موسى (ع) فأمره الله أن يحمل تابوت يوسف؛ فأخرجه ونقله إلى بيت المقدس، فدفنه هناك، وموضع قبره معروف.

۷-۴- شیوه آغازگری در روایت نمایه الأرب في فنون الأدب

شهاب الدین احمد النویری، در باب چهارم از قسم دوم از فن پنجم، به قصه یوسف بن یعقوب، پرداخته است. داستان با زندگی یعقوب و ولادت یوسف و بنیامین آغاز می گردد.

۸-۴- بررسی تناسب و عدم تناسب عوامل خارق العاده در روایت نمایه

الأرب

در این داستان نقش عوامل خارق العاده - معجزه و دعا - توجیه پذیر بوده و در پیشبرد داستان مؤثرند. این عوامل عبارتند از: ۱- به سخن در آمدن کودک دو ماهه به اذن خداوند: «وكان بالمجلس صغير ابن شهرين - وهو ابن داية زليخا - فتكلم

بإذن الله» (نهایه الأرب، بی تا: ۱۶) ۲- ازدواج زلیخا بایوسف به دستور خداوند: «ثم استأذن الله تعالى في زواجها، فتزوجها». (نهایه الأرب، بی تا: ۲۹) ۳- جوان و زیباشدن زلیخا به اذن خداوند، پس از ازدواج بایوسف: «ورداً الله عليها حسنها وجمالها». (نهایه الأرب، بی تا: ۲۹) ۴- به دنیا آمدن پنج فرزند و قولو: «فيقال: انه رزق منها عشرة أولاد في خمسة أبطن». (نهایه الأرب، بی تا: ۳۰).
به نظر می‌رسد که در این اثر برخلاف دیگر آثار، وقایع ظاهراً غیر ضروری و ضد و نقیض وجود ندارد.

۹-۴- بررسی وقایع گنگ و نامفهوم در روایت نهایه الأرب فی فنون

الأدب

۱- واقعه نامفهومی که در این داستان به چشم می‌خورد، گواهی دادن طفل دو ماهه دایه زلیخا است. او تنها به شنیدن صدای پاره شدن پیراهن گواهی می‌دهد. چگونه ممکن است عزیز باشنیدن این سخن پی به بی گناهی یوسف برده باشد؟ ۲- داستان بدون مقدمه و پرداخت به ماجرای دیدار یوسف و زلیخا و قفل کردن درها توسط دایه می‌پردازد. بدون این که دایه او را از این کار منع کند، در این کار نیز پیش قدم می‌شود. ۳- هنگام تجمع زنان در مجلس، زلیخا به هریک از زنان نارنج و عسل داد و از کار سخنی به میان نرفته است و به قرآن استناد می‌ورزد. ۴- با توجه به اثبات بی گناهی یوسف چرا عزیز فقط از زلیخا خواست که اظهارندامت و توبه کند و مجازات دیگری برای او در نظر نگرفت؟

۱۰-۴- بررسی پایان بندی روایت نهایه الأرب فی فنون الأدب:

پایان بندی در روایت نهایه الأرب بارخ دادن حوادث زیر شکل می‌گیرد:
۱- ایمان آوردن زلیخا در حضور یوسف: «أنا أشهد أن لا اله الا الله، وأنك من أولاد النبيين». (نهایه الأرب، بی تا: ۲۹) ۲- ازدواج یوسف و زلیخا به اذن خداوند: «ثم استأذن الله تعالى في زواجها، فتزوجها». (نهایه الأرب، بی تا: ۲۹) ۳- جوان شدن زلیخا پس از ازدواج بایوسف به خواست خداوند: «ورداً الله عليها حسنها وجمالها». (نهایه الأرب، بی تا: ۲۹) ۴- صاحب فرزند شدن: «فيقال: انه رزق منها

عشرة أولاد فی خمسة أبطن». (نهاية الأرب، بی تا: ۳۰) ۵- مرگ زلیخا در ابتدا و سپس یوسف: «ثُمَّ تَوَفَّى وَكَانَتْ زَلِيخَا قَدْ مَاتَتْ قَبْلَهُ». (نهاية الأرب، بی تا: ۵۳).

۵- بررسی ویژگی‌های مشترک در روایت‌های چهارگانه منسوب به فردوسی، جامی و خاوری و روایت نهاییه الأرب فی فُنون الأدب، احمدالنویری

۱- پرورش یافتن یوسف: در هر چهار روایت یوسف به عنوان فرزند نزد زلیخا پرورش می‌یابد. ۲- دریده شدن پیراهن یوسف: در هر چهار روایت هنگام گریختن یوسف از دام زلیخا پیراهنش دریده می‌شود و زلیخا پرده دری می‌کند و گناه خود را به گردن او می‌اندازد و سرانجام، یوسف توسط عزیز زندانی می‌شود. ۳- عرضه کردن زنان خود را بر یوسف: در هر چهار روایت زنان نزد یوسف رفتند و از او خواستند که زلیخا را در عشق یاری کند و او را کامروا گرداند، سپس خود را بر او عرضه کردند تا از او کام گیرند که یوسف صدیق به خواسته پدید آن‌ها پاسخ منفی داد. ۴- رهایی از ملامت: در هر چهار روایت زلیخا برای رهایی از ملامت زنان مصر مجلسی ترتیب می‌دهد و یوسف را بر آنان عرضه می‌کند. زنان در حالی که کارد و ترنج در دست داشتند بامشاهده جمال یوسف به جای ترنج دست‌های خود را بریدند. ۵- آزاد شدن یوسف از زندان: در هر چهار روایت هنگامی که پادشاه می‌خواهد یوسف را از زندان آزاد کنند و نزد او آورند یوسف از پادشاه می‌خواهد که زنان دست بریده را در مجلسی گردآورده و علت دست بریدن را از آنان جویا شود. به دنبال آن هنگام تشکیل جلسه زنان بر بی گناهی یوسف شهادت می‌دهند و زلیخا نیز به گناه خود اعتراف می‌کند. ۶- بت شکستن ۷- ایمان آوردن زلیخا ۸- حاجت خواستن ۹- بازیافتن زلیخا جوانی و زیبایی و دوشیزگی را ۱۰- ازدواج یوسف و زلیخا. ۱۱- مرگ قهرمانان داستان در هر چهار روایت داستان بامرگ قهرمانان- یوسف و زلیخا- پایان می‌پذیرد.

۶- بررسی وجوه افتراق روایت‌های منسوب به فردوسی، جامی و خاوری و روایت نهاییه الأرب فی فُنون الأدب؛ احمدالنویری

۱- در روایت منسوب به فردوسی و نهایتاً الأرب داستان با در بر گرفتن زندگی یعقوب و حضور پر رنگ او در طول داستان و تولد یوسف و بنیامین شروع می‌شود، اما در روایات خاوری و جامی داستان با محوریت عشق و دلدادگی زلیخا به یوسف آغاز می‌گردد. می‌توان گفت که آغاز روایت منسوب به فردوسی و نهایتاً الأرب، هماهنگی بیشتری با قرآن دارند و روایات جامی و خاوری هیچ‌گونه تشابهی با قرآن ندارند. ۲- در روایت منسوب به فردوسی، طفلی ده روزه و در روایت جامی و خاوری کودک سه ماهه و در روایت نهایتاً الأرب طفلی دو ماهه - که پسردایه زلیخا بود - بر پاکی یوسف گواهی می‌دهد. در داستان قرآن نیز به گواهی دادن شخصی اشاره شده و از سن و سال او حرفی به میان نیامده است . «و شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَّقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛ وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَذَّبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ». (آیه ۲۷-۲۶، سوره یوسف) . گفته شده است که شاهد پسر عموی زلیخا همراه عزیز مصر بود و در بعضی از نقل‌ها روایت شده که او پسر بچه‌ای سه ماهه بود که در گهواره به سخن درآمد و بر بی - گناهی یوسف شهادت داد. (یعقوب جعفری، ۱۳۸۴: ۶۶). لذا تمامی روایات در کودک بودن شاهد با قرآن مطابقت دارند. ۳- در روایات جامی و خاوری زلیخا برای دیدار یوسف، بر سر راه او خانه‌نشین می‌سازد تا او را بنگرد، اما در روایت منسوب به فردوسی و نهایتاً الأرب زلیخا تنها بر رهگذار یوسف می‌نشیند. در قرآن به این موضوع اشاره‌ای نشده است. ۴- در منظومه منسوب به فردوسی زلیخا در محضر یعقوب ایمان آورده و در منظومه‌های جامی و خاوری زلیخا هنگام شکستن بُت ایمان آورده است. در روایت نهایتاً الأرب زلیخا در محضر یوسف و همراهان او ایمان آورده و کلمه «لا إله إلا الله وأنك من أولاد النبيين» را بر زبان جاری می‌سازد. در قرآن به این موضوع اشاره‌ای نشده است. ۵- در روایت منسوب به فردوسی، زلیخا از یعقوب خواست که او را مسلمان و جوان کند و به وصال یوسف برساند. یعقوب لحظه‌ای درنگ کرد که جبرئیل بر او نازل شد و گفت: خداوند حاجات او را بر آورد، تو نیز در حق او دعا کن. سپس یعقوب دعا کرد و زلیخا به خواسته‌های خود رسید. در روایات جامی و خاوری، زلیخا جوانی

وزیبایی، بینایی و وصال را از یوسف درخواست کرد و بادعای یوسف، زلیخا جوانی، زیبایی و بینایی خود را به دست آورد، اما در هنگام دعا برای وصال درنگ کرد که جبرئیل بر او نازل شد و سلام خداوند را بر او ابلاغ کرد و گفت: خداوند عقد تو را در عرش بسته است، لذا زلیخا را به عقد خود در آور. در روایت نه‌ایة الأرب زلیخا تنها از یوسف طعام-گندم- درخواست کرد. در قرآن به این موضوع اشاره‌ای نشده است. ۶- در منظومه منسوب به فردوسی زلیخا جوانی و زیبایی و دوشیزگی خود را بادعای یعقوب که نقش بسیار پر رنگی در روایت دارد به دست می‌آورد و دختری شانزده ساله می‌شود.

یکی شانزده ساله دُخت جوان ستاینده چهر او ارغوان

(منسوب به فردوسی، ۱۳۱۶: ۱۵۷)

در حالی که در منظومه‌های جامی و خاوری، خود یوسف است که این معجزه را صورت می‌دهد و در روایت جامی، زلیخا با دعای او دختری هجده ساله می‌شود و در روایت خاوری اشاره‌ای به سن او نشده است.

جوانی پیریش را گشت چاله پس از چل سالگی شد هژده ساله

(جامی، ۱۳۷۰: ۷۲۵)

در روایت نه‌ایة الأرب زلیخا پس از ازدواج با یوسف به خواست خداوند جوان می‌گردد. «وَرَدَ اللَّهُ عَلَيْهَا حُسْنَهَا وَجَمَالَهَا». (نه‌ایة الأرب، بی تا: ۲۹). در قرآن به این موضوع اشاره‌ای نشده است. ۷- در روایت منسوب به فردوسی یعقوب زلیخا را به عقد یوسف درمی‌آورد، اما در روایات جامی، خاوری و نه‌ایة الأرب، یوسف وصال او را از خداوند خواست و خداوند به او اذن ازدواج داد. در برخی تفاسیر پس از مرگ عزیز، یوسف برمسند او می‌نشیند و زلیخا با او تماس می‌گیرد و با هم ازدواج می‌کنند؛ لذا این روایت تفسیری با هیچ کدام از روایات منطبق نیست و در قرآن به این موضوع اشاره‌ای نشده است. ۸- در روایت منسوب به فردوسی پس از سرد شدن عشق زلیخا نسبت به یوسف بادعای یعقوب عشق یوسف در دل زلیخا جای می‌گیرد و در منظومه‌های جامی و خاوری زلیخا با شنیدن نجوای یوسف که عشق و محبت دوباره زلیخا را می‌خواست، بر سر مهر آمد. در روایت نه‌ایة الأرب

از عشق و دلدادگی یوسف و زلیخا برای ازدواج سخنی به میان نیامده و تنها خواست خداوند در این امر دخیل بوده است. در قرآن به این موضوع اشاره‌ای نشده است. ۹- در هر چهار روایت داستان بامرگ قهرمانان - یوسف و زلیخا - پایان می‌پذیرد. در روایت منسوب به فردوسی بسیار سطحی و سرد به این ماجرا پرداخته شده و به صراحت از مرگ هر دو قهرمان سخن گفته شده است که آن دو با هم می‌میرند. به نظر می‌رسد قهرمانی که در روایت فردوسی بیشتر به او بها داده شده و اثر تقریباً بامرگ او پایان پذیرفته، یعقوب است نه یوسف و زلیخا. در منظومه‌های جامی و خاوری پرداخت هنری ماجرا گسترده‌تر است و مرگ زلیخا - با اندکی تأخیر که از بی‌هوشی چند روزه بر اثر مرگ یوسف، سرچشمه می‌گیرد - به تصویر کشیده می‌شود. در روایت نه‌ایة الأرب بسیار سطحی و گذرا به این امر اشاره شده است که ابتدا زلیخا و سپس، یوسف رحلت می‌کند. در قرآن به این موضوع اشاره‌ای نشده است. ۱۰- در روایات جامی و خاوری اشاره‌ای به داشتن فرزند نشده است. روایت نه‌ایة الأرب پنج فرزند و دو قلو «انه رزق منها عشرة أولاد فی خمسة أبطن». (نه‌ایة الأرب، بی تا: ۳۰) و روایت منسوب به فردوسی سه فرزند برای آنان ذکر می‌کند. در قرآن به این موضوع اشاره‌ای نشده است.

به هم ساخته مهر و پیوندشان بداد ایزد ما سه فرزندشان

(منسوب به فردوسی، ۱۳۱۶: ۱۶۳)

۱۱- در روایات منسوب به فردوسی، جامی و خاوری پس از زندانی شدن یوسف زلیخا پیشیمان می‌گردد و با دایه به دیدار او می‌رود و از زندانبان می‌خواهد که به نرمی با او رفتار کند. اما در روایت نه‌ایة الأرب عزیز از یوسف دلجویی می‌کند و از مأموران می‌خواهد که با مهربانی با او رفتار کنند. در قرآن به این موضوع اشاره‌ای نشده است. ۱۲- در روایات منسوب به فردوسی، جامی و خاوری هنگامی که زلیخا از یوسف تقاضای کامجویی می‌کند، یوسف ترس از خداوند و خشم عزیز را مطرح کرده اما روایت نه‌ایة الأرب به قرآن استناد می‌ورزد. قرآن نیز به ترس یوسف از خداوند اشاره می‌کند. «وَرَأَوْدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»: «و آن زن که یوسف در خانه او بود، از او تمنای

کامجویی کرد، درها را بست و گفت: بیابہ سوی آنچه برای تو مہیاست. یوسف گفت: پناہ می برم بہ خدا، او [عزیز مصر] صاحب نعمت من است، مقام مرا گرامی داشتہ (آیا ممکن است بہ او ظلم و خیانت کنم؟) بہ یقین کہ ستمگران رستگار نمی شوند. (آیه ۲۳، سوره یوسف). بعضی از مفسران گفتہ اند کہ منظور از «رَبِّی» در اینجا عزیز مصر است کہ یوسف را خریدہ بود و جایگاہ او را نیکو کردہ بود و اطلاق «رَبِّی» بہ سرور و صاحب اختیار، شایع است. بہ نظر می رسد کہ ہر دو احتمال قابل توجیہ است، ہرچند کہ احتمال اول قوت بیشتری دارد. (جعفری، ۱۳۸۴ ص ۶). لذا روایت نہایۃ الأرب، بہ داستان قرآنی نزدیک تر می نماید. ۱۳- در روایات منسوب بہ فردوسی، جامی و خاوری زلیخا در مجلس میهمانی بہ زنان تُرنج و کارد می دہد، اما در نہایۃ الأرب بہ آنان نارنج و عسل می دہد و کارد را بہ قرآن استناد می کند. در داستان قرآن نیز زلیخا در مجلس میهمانی بہ زنان کارد و ترنج می دہد، لذا این موضوع در تمامی روایات همانند قرآن بیان شدہ است «وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتْ أَخْرِجْ عَلَيْنَهُ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ». (آیہ ۳۱، سوره یوسف). تنہا روایت نہایۃ الأرب عسل را نیز بدان می افزاید. ۱۴- در روایات منسوب بہ فردوسی، جامی و خاوری زلیخا پس از مرگ عزیز از عشق بہ یوسف بر رہگذار او می نشیند و نی بست می سازد؛ اما در نہایۃ الأرب از شدت فقر بر رہگذار او می نشیند و تقاضای طعام - گندم - می کند. در قرآن بہ این موضوع اشارہ ای نشدہ است. ۱۵- در روایات منسوب بہ فردوسی، جامی و خاوری یوسف ہنگامی کہ زلیخا را بر رہگذر خود می بیند، او را بہ قصر خود می فرستد. اما در نہایۃ الأرب یوسف بادیدن زلیخا او را بہ خانۂ خویش می فرستد، اموالش را بہ او برمی گرداند و علاوہ بر آن، اموال فراوان دیگر و گندم بسیار بہ او می دہد. در قرآن بہ این موضوع اشارہ ای نشدہ است.

۷- نتیجہ گیری

از تحلیل و بررسی روایات می توان نتیجہ گرفت کہ منظومہ های جامی و خاوری در شرح داستان مشترک بوده و در مواردی جزئی اختلافاتی بہ چشم می خورد کہ این اختلافات در مقایسہ با یوسف و زلیخای منسوب بہ فردوسی چشمگیرتر است. در ہر چہار اثر، روایت قرآن بیش از ہر روایت دیگر مورد

استفاده قرار گرفته و تنهاروایت منسوب به فردوسی بیشتر به تورات توجه داشته است. در بررسی تناسب و عدم تناسب وجود عوامل خارق العاده - معجزه و دعا- روایت منسوب به فردوسی با استناد به تورات از زبان کعب احبار بیان شده و جنبه مذهبی این اثر قوی بوده و عوامل خارق العاده در روایات متناسب به نظریه - رسد.

همی کعب احبار گوید نخست روایت من از کعب دارم درست

(منسوب به فردوسی، ۶۵:۱۳۱۶)

اما در روایت جامی و خاوری چون شاعران از زاویه دید خود به شرح داستان پرداخته و با خیال پردازی های خود دنباله ای بر این حکایت متصور شده اند جنبه مذهبی داستان ضعیف به نظر می رسد. روایت نهاییه الأرب در پرداخت داستان به روایت منسوب به فردوسی نزدیک تر می نماید. در بررسی وقایع ظاهراً غیر ضروری می توان گفت که این وقایع در روایت منسوب به فردوسی و نهاییه الأرب برای برجسته کردن عصمت یوسف به کار گرفته شده اند، اما در روایت جامی و خاوری به خصوص جامی به نظریه رسد که وجود عشق آتشین زلیخابه یوسف رنگ و بوی عرفانی به داستان بخشیده و جذبه جمال حُسن یوسف (ع) او را به ورطه عشق و عاشقی کشیده است. لذا شاید بتوان گفت که این دو اثر به دلیل عرفانی بودن، سعی در برجسته تر نمودن شخصیت زلیخا داشته اند. در بررسی رخداد های ضد و نقیض و گنگ و مبهم می توان گفت که این رخدادها باعث سردرگمی مخاطب و تضعیف داستان می شود. در مقایسه روایات یاد شده عناصر چهارگانه وقایع ظاهراً غیر ضروری، رخداد های ضد و نقیض، عوامل خارق العاده و وقایع گنگ و مبهم که همگی موجب «خستگی، عدم جذابیت، عدم ارتباط منطقی بین وقایع» می شوند، به ترتیب زیر رده بندی می شوند:

۱- یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی (با مجموع ۱۷ مورد)، شامل:

عوامل خارق العاده ۷ مورد، وقایع ظاهراً غیر ضروری ۲ مورد. وقایع گنگ و مبهم ۶ مورد. رخداد های ضد و نقیض ۲ مورد.

۲- یوسف وزلیخای جامی و خاوری با (مجموع ۱۹ مورد)، شامل: عوامل - خارق العاده ۴ مورد، وقایع ظاهراً غیر ضروری ۷ مورد. وقایع گنگ و مبهم ۷ مورد. رخدادهای ضد و نقیض ۱ مورد.

۳- نهاییة الأرب با (مجموع ۷ مورد)، شامل: عوامل خارق العاده ۳ مورد، وقایع گنگ و نامفهوم ۴ مورد. در این اثر وقایع ظاهراً غیر ضروری و ضد و نقیض وجود ندارد.

جدول ۱- وجود عناصر مؤثر در روایات

مجموع	رخدادهای ضد و نقیض	وقایع گنگ و مبهم	وقایع ظاهراً غیر ضروری	عوامل خارق العاده	یوسف وزلیخای
۱۷	۲	۶	۲	۷	منسوب به فردوسی
۱۹	۱	۷	۷	۴	جامی و خاوری
۷	۰	۴	۰	۳	نهاییة الأرب

کتابنامه

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- جامی، نورالدین عبدالرحمن، ۱۳۷۰، هفت اورنگ، به تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، چاپ ششم، گلستان کتاب.
- ۳- جعفری نیا، یعقوب، ۱۳۸۴، زعفر چاه ناقصر شاه: تفسیر سوره مبارکه یوسف، چاپ اول، انتشارات قم.
- ۴- خاوری شیرازی، میرزا فضل الله، ۱۳۶۹، یوسف وزلیخا (احسن القصص)، چاپ اول، انتشارات نوید شیراز.

- ۵- طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۷۵، *تفسیر المیزان*، مرکز نشر فرهنگی رجاء، تهران.
- ۶- طبرسی، ابوعلی افضل بن الحسن، ۱۳۷۹، *مجمع البیان*، به کوشش احمد بهشتی و محمد مفتاح، چاپ مکرر، انتشارات دارالاحیاء التراث العربی.
- ۷- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۱۶، *یوسف وزلیخا*، تهران.
- ۸- ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۵۲، *یوسف وزلیخا از تفسیر فارسی تربت جام*، چاپ ششم، چاپخانه سپهر، تهران.
- ۹- یزدان پرست، حمید، ۱۳۸۴، *داستان پیامبران در تورات، تلمود، انجیل و قرآن و بازتاب آن در ادبیات فارسی*، چاپ دوم، انتشارات اطلاعات، تهران.
- ۱۰- النویری، احمد بن عبدالوهاب، بی تا، *نهایة الأرب فی فنون الأدب*، مطبع دارالکتب والوثائق القومیة، قاهره.
- ۱۱- النویری، شهاب الدین احمد، ۱۳۶۴، *نهایة الأرب فی فنون الأدب*، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، چاپ اول، انتشارات امیر کبیر تهران.

Archive